



نظر مشائیان درباره ماهیت وحی با متون اسلامی سازگار نیست

علیرضا میرزایی، معتقد است آنچه فلاسفه مشاء در تبیین ماهیت وحی گفته‌اند مقداری با متون اسلامی منطبق نیست و نظریه آنان دچار اشکالات متعدد است.

علیرضا میرزایی، معتقد است آنچه فلاسفه مشاء در تبیین ماهیت وحی گفته‌اند مقداری با متون اسلامی منطبق نیست و نظریه آنان دچار اشکالات متعدد است.

ارسال/ آراء مشائیان درباره ماهیت وحی با متون اسلامی سازگار نیست به گزارش ایکننا، علیرضا میرزایی، پژوهشگر فلسفه اسلامی، شامگاه دوم اسفند ماه در نشست علمی «وحی در نظر فیلسوفان مشایی و برخی نواندیشان مسلمان» گفت: آنچه این گروه‌ها در تبیین ماهیت وحی بیان کرده‌اند با متون اسلامی منطبق نیست و نظریه آنان دچار اشکالات متعدد است. گزیده سخنان وی را بخوانید؛

با اینکه پیامبر(ص) واجد نفس قدسی و آمادگی روحی والا بودند با این حال وحی برای ایشان غیرعادی و غیرطبیعی و توأم با اعجاب بوده است بنابراین وحی از نوع تعلیم و تعلم بشری نیست و از امور موهبتی و خاص است و علامه طباطبایی هم هوشمندانه از آن به شعور مرموز تعبیر کرده است یعنی نوعی دریافت و شناختی که رمزآلود است و ماهیت آن چندان مکشوف نیست.

پیامبران بیان نکرده‌اند که چه فرایندی برای آنان طی می‌شده است و چه اتفاق روحی رخ داده است بلکه محصول و خروجی آن را در اختیار بشر قرار داده‌اند بنابراین وحی از جانب خداوند است و در آن باطل راه ندارد.

در نگاه مشائیان، مراتب عقل در تحلیل وحی خیلی مهم است به این ترتیب که وقتی انسان از مرتبه عقل هیولایی به ملکه و بالفعل و عقل مستفاد می‌رسد در این صورت از عقل فعال قوه‌ای در منفعل فیضان می‌کند که به اسطه آن قادر است حدود اشیاء را دریابد و افعال را به سوی سعادت جهت دهد.

به این افاضه از عقل فعال در عقل منفعل را که به وساطت عقل مستفاد صورت می‌گیرد وحی گویند، این عقل فعال را در منطق ارسطویی عقل مدبر و یا عقل دهم گویند و همه معارف انسان ناشی از این عقل است که به همه عالم ماده تسری و اشراق داده می‌شود. برخی هم آن را به فرشته وحی و امین وحی تطبیق می‌دهند.

ولی بحث فارابی مقداری جنبه معرفت شناختی هم دارد یعنی همه شناخت‌ها توسط عقل دهم صورت می‌گیرد و اگر در عقل فعال الفاء صورت بگیرد وحی خواهد شد. البته این تعریف را نمی‌توان ماهیت وحی دانست. تبیین معرفت شناسی از وحی

تبیین فارابی از وحی معرفت شناختی است یعنی وقتی طبیعت انسان ماده عقل منفعل واقع شد و آن عقل منفعل، عقل بالفعل و عقل بالفعل ماده عقل مستفاد و عقل مستفاد هم ماده عقل دهم شد و همه چون شیء واحد گردید گویی عقل فعال در او حلول کرده است و در مورد چنین انسانی درست است بگوییم به او وحی شده است و تنها هنگامی به انسان وحی می‌شود که بین او و عقل فعال واسطه وجود ندارد. معارف از عقل فعال به او افاضه می‌شود و این افاضه همان وحی است و چون عقل فعال فیض خود را از علت العلل دریافت کرده است پس می‌توان گفت وحی کننده همان مسبب الاسباب توسط عقل فعال است.

ابن سینا، رئیس مشائیان و متاخر از فارابی هم گفته است وحی عبارت از الفاء خفی از جانب امر عقلی به اذن خداوند در نفوس بشری است که مستعد این الفاء باشد. ما از آن تعبیر به پاکیزگی و آمادگی می‌کنند ولی فلاسفه مشاء، ترقی عقلی را ملاک می‌دانند و تاکید دارند این الفاء اگر در حالت بیداری باشد وحی است و اگر در حالت خواب باشد الهام خواهد بود. ابن سینا تعبیر وحی را در مورد پیامبر اسلام(ص) به کار می‌برد. کمک گرفتن از حدس

ابن سینا البته در تبیین وحی از حدس هم کمک گرفته و گفته است که فکر یک نوع حرکتی برای نقص در معانی است که غالباً از تخیل کمک گرفته است. او حدس را آگاهی به حد وسط و قیاس بدون یادگیری تعریف کرده است و در اشارت هم مردم را از حیث قوه فکر و حدس تقسیم بندی کرده و آورده که کسی که حدس ندارد کاستی دارد و کسی که حدسش خیلی قوی است صاحب

قوه قدسی است و ای مرتبه مخصوص انبیاء است و وحی هم در اینجا صورت می گیرد.

در طبیعیات هم فرموده است که ممکن است فردی از بنی آدم به شدت سبب اتصال به مبادی عقل، نفس او تایید شده باشد که همیشه از حدس استفاده کند و از عقل فعال دائم القبول باشد و صورتی که در عقل فعال است دائماً در آن شخص ترسیم شود و این همان قوه قدسی به عنوان والاترین قوه در انسان است. کاربرد لفظ در تبیین وحی

میرداماد درباره ماهیت و حقیقت وحی آورده است که حقیقت وحی آن است که عقل فعال، نفس ناطقه را با الفاظی که از طریق گوش شنیده می شوند و منظم هستند مورد خطاب قرار دهد؛ ایشان لفظ را دخیل در ماهیت وحی کرده است در حالی که ابن سینا و فارابی به لفظ نمی پرداختند و می گفتند وحی وقتی تنزل پیدا کرد صورت کنایت و لفظ به خود می گیرد.

از مجموع مطالب می توان نتیجه گرفت فلاسفه مشاء معتقدند نفس پیامبر(ص) از استعداد خاصی برخوردار است که در مقام ثبوت با عقل فعال که وظیفه او تربیت نفوس مستعد است تماس برقرار کرده و حقایق و معارف را از او دریافت می کند و در سیر نزولی و همگون با عالم مثال به شکل کلمات در می آید و در عالم حس به شکل الفاظ حس می شود. عقل فعال در مکتب مشاء نقش مهمی از حقایق دارد.

اینکه آیا این استماع و شنیدن و دیدن ها که در وحی رخ می دهد آیا با چشم سر است یا در مقام تخیل مثالی؟ اگر اینها را خوب تبیین کنیم خواهیم دید مقداری با آنچه در متون مذهبی وجود دارد تفاوت دارد یعنی میان رای فلاسفه و متون دینی. اولین ملاحظه به فلسفه مشائیان این است که یکسری پیش فرض هایی به نظامات عالم و بحث صدور دارند و رویکرد آنها متخذ از نگاه بطلموسی به عالم است. یعنی آنها واسطه هایی برای وحی و دریافت معرفت از خداوند قائل هستند.

عالم را به ناسوت و ملکوت، جبروت و لاهوت تقسیم می کنند و هر کدام واجد یکسری ویژگی هایی است. البته تفکیکی ها و کسانی چون غزالی به این نوع تعریف از وحی اشکال وارد کرده اند و می گویند چه کسی گفته است کثیر از واحد، صدور نمی شود. بنابراین این یک فرضیه اثبات نشده است. اختصاصی بودن وحی

علم وحی اختصاصی و موهبتی است ولی از منظر مشائیان ارتباط با عقل فعال و اخذ معارف اختصاصی به انبیاء ندارد و همه نفوس مستعد می توانند آن را دریافت کنند و این از اشکالات اساسی به فلسفه مشاء است. حتی برخی ایراد گرفته اند که فارابی در وحی به عقل متخیله متوسل شده است ولی در مورد فیلسوفان از تخیل استفاده نکرده است و شاید این یک نوع نگاهی باشد که مقام فیلسوف را از نبی بالاتر بداند. همچنین اینها تلقی معارف از عالم والا را نیازمند تلاش علمی می دانند در حالی که وحی افاضه خداوند به برخی افراد ویژه است زیرا حتی برخی از انبیاء تعلیمات معمولی بشری را بلد نبودند ولی مفتخر به دریافت وحی شدند یعنی خیلی اندیشه و فکری نداشتند به همین دلیل مثلاً حضرت موسی(ع) ده سال مشغول چوپانی و کار روزمره خود بود که به او وحی شد بدون اینکه بخواهد تفکر و اندیشه کند و از عقل مادی به عقل مستفاد و فعال برسد. مرموز بودن وحی

موضوع دیگر اینکه مرموز بودن وحی و تغییر حالت انبیاء در هنگام وحی نشانه غیرمنتظره بودن این نوع تعلیم است که با تعلم و اصلان به عقل فعال و ادعای فلاسفه تفاوت ماهوی دارد زیرا درک فیلسوفان تلاش مستمر علمی و ذهنی و فکری قابل تصور است ولی در انبیاء چنین چیزی رخ نداده است و حتی وقتی وحی منقطع بود دچار سختی می شدند.

همچنین پیامبران تبلیغی مفاد و حیانی پیامبران تشریحی را بیان می کردند ولی به خود آنان وحی نمی شد و با این وجود، مشائیان چگونه می خواهند نبوت این دسته از انبیاء را توجیه کنند. حضرت ابراهیم(ع) در دوره خود نبی صاحب شریعت بود و کسانی چون حضرت لوط شریعت او را تبلیغ می کردند ولی نبوت لوط را چگونه می خواهند تفسیر و تبیین کنند.

بنابراین تبیین ماهیت وحی در فلسفه مشاء و حتی برخی فلسفه های دیگر در حد پیش فرض است و صحت آن مورد تایید نیست و مناقشه برانگیز است همچنین نظریه آنها مبتنی بر پذیرش عقول ده گانه و طی شدن فرایند این عقول تا رسیدن به عقل فعال(مثلاً فرشته وحی) است و اینکه مبتنی بر نظریه بطلموسی است که منسوخ شده است.